

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح عیون اخبار الرضا علیه السلام

استاد سید جعفر سیدان

مدرسه تابستانی حوزه علمیه خراسان

(حرم مطهر رضوی – دانشگاه رضوی، مدرسه میرزا جعفر)

جلسه (۱۱)

۱۴۰۲/۰۵/۲۵

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾^۱

«عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ الْجُرْجَانِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَذْنَى الْمَعْرِفَةِ قَالَ الْإِقْرَارُ بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَلَا شَبِيهَ لَهُ وَلَا نَظِيرَ لَهُ وَ أَنَّهُ مُثَبَّتٌ قَدِيمٌ مَوْجُودٌ غَيْرُ فَقِيدٍ وَ أَنَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»^۲

کتاب شریف عیون اخبار الرضا عليه السلام مورد بهره بردای مان قرار گرفته بود و حدیثی که خواندم در روزهای گذشته مطرح شد و این حدیث با تعبیر مختلف یک مطلب را در حقیقت تأکید فرموده است و آن اینکه خداوند متعالی که یگانه است شبیهی نظیری برای او نیست، در پایان هم فرموده است وَ أَنَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» در این مورد بحث به این صورت مطرح شد که نسبت خداوند متعال و کائنات چه نسبتی است؟ به عرض رسد که به نظر می رسد بسیار روشن و بین از مدارک و حیانی که نسبت، نسبت بینونت است و هیچ نوع تشابهی در کار نیست،

۱- سوره اخلاص: آیات ۱ تا ۴ .

۲- عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱/ص ۱۳۳ باب ۱۱ باب ما جاء عن الرضا علی بن موسی ع من الأخبار فی التوحید

و در حکمت متعالیه در اسفار بخصوص ابتداء نسبت، نسبت سنخیت و در بدایه و نهایت هم این مسئله نیز مطرح شده و سوم هم مسئله عینیت، دو مسئله اول در حد لازم بررسی شد، در بخش سوم مسئله عینیت نیز عباراتی که کاملاً مفید عینیت است که از بعضی از عرفا مطرح است به عرض رسید و قرائت شد، به اضافه آنچه خودمان، که اساس هم این است که خود انسان بفهمد از این عبارات عینیت استفاده می شد، از مرحوم شهید مطهری رضوان الله تعالی علیه هم نقل کردیم، که ایشان هم فرمودند جمعی از عرفا، ایشان به طور کلی گفتند عرفا ولی من عرض می کنم جمعی از عرفا مطلب را به این صورت تقریر کردند که بالاخره انسان تکامل پیدا می کنند تا آنجا که خدا می شود و خواندیم عبارت را که ایشان به عنوان نقل فرمودند که انسان کامل عین خداست، و گفتیم نقل می کنند، نه اینکه خودشان بفرمایند، بعد هم فرمودند که این مطلب را بررسی خواهیم کرد. و همچنین عرض شد که مرحوم آیت الله حکیم هم همین مطلب را فرمودند که مستفاد از عبارت این جمع و این مشاهیر همین است که عبارت ایشان را قرائت نکردیم ولی مطلب ایشان را گفتیم، عبارت ایشان هم در تعلیقه ای که دارند بر عروة آمده، عبارت این است می فرمایند «أقول حسن الظن بهؤلاء القائلين بالتوحيد الخاص و الحمل على الصحة المأمور به شرعا» که شرعاً مأموریم تا می توانیم حمل بر صحت کنیم «یوجبان حمل هذه الاقوال على خلاف ظواهرها» ایشان خیلی مؤدبانه حرف ها را می زنند «فكيف يصح على هذه الاقوال وجود الخالق و المخلوق» و الا اگر به ظاهر عبارت بگیریم خالق و مخلوقی در کار

نیست، «و الأمر و المأمور و الراحم و المرحوم»^۳ می خواهیم عرض کنیم این نیست که نسبتی است که فقط ما این نسبت را عرض کنیم، بلکه بزرگان هم از عبارات شان همین را فهمیدند و همچنین مرحوم آیت الله العظمی خویی هم باز همین مطلب را از عباراتشان فهمیدند، که در این کتاب محاضرات فی الموارث، آنجا ایشان مطلب را نسبتا به تفصیل بیان کردند، ولی این یک سطری که مربوط به بحث ماست این است که نتیجه می گیرند بعد از بیاناتی، «و كذلك بعض الفرق المتحلين للاسلام» صفحه ۱۶۷ از کتاب محاضرات فی الموارث مرحوم آیت الله العظمی خویی، «و كذلك بعض الفرق المتحلين للاسلام اذا كانت عقائدهم على نحو ترجع الى انكار الالهية و الخلق او انكار نبوة او المعاد» بعد ایشان گفتند «فيحكم بكفرهم كالفائلين بوحدة الوجود من الصوفية على ما نسب اليهم و يوجد كثيرا في اشعارهم و في بعض المتون ايضا ما يدل على كفرهم» که من معمولا این تعبیرات را نمی کنم، این تعبیراتی است که خود مراجع اگر می خواهند بکنند، ولی من حتی در موارد تندی هم که عبارات شان اشتباهات بزرگی داشته باشد باز هم حد بنده این است که می گویم این درست این نادرست است، این صحیح است و این ناصحیح است، ولی این بزرگواران خودشان می دانند، «كما في عبارت محیی الدین بن عربی الحمد لله الذی خلق الاشياء و هو عینها» که از فتوحات این عبارت نقل می شود، فتوحات مکیه جلد ۲ صفحه ۴۵۹، خلاصه مطلب اینجاست «فهم يعتقدون وحدة الوجود و ان

۳- مستمسک العروة الوثقی: ج ۱/ص ۳۹۱

الوجود الخالق و المخلوق شيء واحد اذا لوحظة المراتب يكون خلقا» خالق و مخلوق یک چیز است ولی وقتی با لحاظ مرتبه و تعین لحاظ می شود اسمش می شود خلق، «یکون خلقا و اذا الغیت المراتب فهو نفس الخالق فالواجب و الممكن شيء واحد موجود واحد و انما یختلف بالاعتبار فهو باعتبار حده ممکن و مخلوق و اذا الغی الحد» آن اندازه و حد «یکون واجبا» پس استفاد از بیانات این مشاهیر جمعی از عرفا را مرحوم آیت الله العظمی خویی هم همین را فهمیند، «فهم یعتقدون وحدة الوجود و ان الوجود الخالق و المخلوق شيء واحد اذا لوحظة المراتب» مثل همان دریا و موج، وقتی با لحاظ موج نگاه کنیم می گوئیم موج غیر دریاست، و دریا غیر موج است، لحاظ موجی را نکنیم چیست؟ یک چیز است همه اش آب است همان دریاست « اذا لوحظة المراتب يكون خلقا و اذا الغیت المراتب فهو نفس الخالق فالواجب و الممكن شيء واحد موجود واحد و انما یختلف بالاعتبار» فقط به اعتبار فرق می کند، به اعتبار این تعینات، تطورات «فهو باعتبار حده» یعنی این تعینی که دارد، اندازه ای که دارد، با این اعتبار باشد «ممکن و مخلوق و اذا الغی الحد يكون واجبا» بعد هم می گویند «و هذا یرجع فی الحقيقة الی انکار خالق غیر الموجودات الخارجية و یحتمل ان يكون هذا ایضا مراد مثنوی فی قوله، چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد» اگر این توجیه دیگری داشته باشد بسیار خوب ایشان هم یحتمل می گویند و الا ظهورش در این است «چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد، موسی با موسی در جنگ شد؛ چون به بی رنگی رسید کان داشتی، موسی و فرعون دارند آشتی» چیزی نخواهد بود، یک چیز است.

اینها گفتیم برای اینکه بگوییم اینطور نیست که ما بخواهیم نسبتی درست کنیم، بخواهیم نسبتی بدهیم و حساب شده نباشد، بلکه این شخصیت های مهم علمی که در مباحث علمی دقیق دقیق هستند از قبیل مرحوم آقای سید محسن حکیم، آقای خویی، اینها هم از عبارات این مشاهیر همین را استفاده کردند، حال در ارتباط با این مسئله دلیل عقلی مهم را هم دیروز گفتیم و پاسخ هم دادیم.

رسیدیم به دلیل های نقلی، دلیل های عقلی دیگری هم دارند و من در این کتابی که در قم بحث کردم چندین سال قبل به عنوان سنخیت عینیت یا تباین، در قم بحث شده در مدرسه مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی، آنجا به تفصیل همه این مباحثی که اینجا صحبت شد با تفصیل بیشتری بحث شده و در این مجموعه هست، در این مورد بد نیست که کتاب عارف و صوفی چه می گوید از مرحوم میرزا جواد آقای طهرانی، آن شخصیت معروف در حوزه علمیه مشهد و حوزه های علمیه که خیلی از ما ایشان را دیده بودیم که شخصیت جامع مسائل مختلفی بودند به اضافه تقوای خاص ایشان، در مسائل اجتماعی هم که فوق العاده در هر مسئله ای که می فهمیدند باید ورود کنند کمال ورود را داشتند، مرحوم میرزا جواد آقای طهرانی کتابی نوشتند به نام عارف و صوفی چه می گویند، بسیار کتاب قوی است، هم دقیق نوشته شده و هم کاملاً رعایت همه جهات شده و همچنین میزان المطالب ایشان، کتابی است بسیار فوق العاده دقیق، خیلی زحمت کشیدند و در ارتباط با این کتاب کار شده، و این کتاب ها در این زمینه کاملاً گویاست، و کتاب های فراوان دیگری، اگر کسی خواست به حقیر زنگ بزنند

خواهم گفت از کجا تهیه کنند، و این کتاب سنخیت عینیت یا تباین، انشاءالله تقدیم خواهد شد.

و اما ادله نقلی بر عینیت، می گویند قرآن گفته عینیت، یکی از آنها در ضمن صحبت های گذشته بیان شد ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۴

از دلیل های نقلی یکی این آیه را گفتند، ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ﴾ او اول است، او آخر است او ظاهر است، او باطن است، ﴿وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ استدلال به این صورت است که گفته شده ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ﴾ اتفاقاً من آیاتی را از این قبیل جمع کردم به نام آیات العقائد، که دو جلد شده، آن هم دیدنش بد نیست، بیست آیه حدوداً از این قبیل از آیات در این زمینه ها جمع آوری شده و چاپ شده، استدلال مشخص است، اوست اول و آخر، ظاهر و باطن بنابر این همه چیز است، و این مطلب را هم ابن عربی گفته است و به این آیه استدلال کرده است، و هم در بیانات اسفار آمده، و در خیلی جاها آمده، پاسخش هم مشخص است، این آیه نگفته او همه چیز است، می گوید اول است و آخر، بلکه باید بحث شود اول و آخر یعنی چه او اول است و آخر است، نگفته است او همه چیز است بلکه اثبات اثنینیت و اینکه خدایی است و خلقی است که غیر اوست در خود آیه شده، آخر آیه می فرماید ﴿وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ یعنی پس اثبات یک چیزی غیر خدا شده، او اول است، آخر است، ظاهر است باطن است و به هر چیزی آگاه

۴ - سوره حدید، آیه ۳.

است، پس یعنی یک چیزی هست غیر خدا که خدا به او آگاه است، گفته شود که به هر چیزی آگاه است یعنی به خودش آگاه است که لطفی ندارد، اثبات اثینیت در خود آیه شریفه شده است ﴿وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ و آیه هم از آیاتی است که در روایات معنا شده، یک از روایت را عرض می کنم، حدیث در اصول کافی است و همچنین در دیگر کتب حدیثی در کتاب توحید صدوق هست باب ۴۷، آنجا معنای اول و آخر و این آیه شریفه ذکر شده «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع وَ قَدْ سُئِلَ عَنِ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ فَقَالَ الْأَوَّلُ لَا عَنْ أَوَّلٍ قَبْلَهُ» اول است یعنی قبلی ندارد خودش اول است، اول بلا اول، «الْأَوَّلُ لَا عَنْ أَوَّلٍ قَبْلَهُ» یعنی ازلی است «وَلَا عَنْ بَدْءٍ سَبْقَهُ» چیزی او را سبقت نگرفته، «وَالْآخِرُ لَا عَنْ نِهَآئِهِ» او آخر است ولی آخر ندارد، چنین نیست که تمام شده، متر بگذار به آخرش می رسی، متری نیست اصلاً، مقداری نیست «كَمَا يُعْقَلُ مِنْ صِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ» مخلوق است که دارای این صفات است «وَلَكِنْ قَدِيمٌ أَوَّلٌ آخِرٌ لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزُولُ» پس یعنی لم یزل و لایزول است، یعنی ازلی است، پس معنا کردند که یعنی ازلی است «بِلَا بَدْءٍ» بدئی ابتدایی ندارد، ازلی است، ابتدا ندارد، ضمناً این نکته را من خیلی تکرار کردم، که چطور می شود یک چیزی ازلی باشد، بوده و بوده و بوده؛ می گفتم شما فکر می کنید این سؤال در ارتباط با خدا پرست ها مطرح است، در ارتباط با الاهیون مطرح است که شما که قائل هستید به اینکه خدا هست و ازلی است، چطور می شود که یک چیزی ازلی باشد بوده و بوده و بوده، اگر منتقل شوید که این مختص به خداپرست ها نیست مادیین منکر خدا هم معتقد اند که یک چیز

ازلی داریم، چون مادیین هم می گویند که این عالم بوده، اصل عالم که ماده است بوده و بوده و بوده، نمی گویند که ماده بی خودی نبوده و شده، آنها هم می گویند که ماده بوده و بوده و بوده، یعنی آنها هم معتقدند که یک حقیقت ازلی هست، پس توجه داشته باشید که کل عقلای عالم چه خداپرست باشند چه خداپرست نباشند و مادی باشند همه معتقدند که یک حقیقت ازلی باید باشد، این مورد اتفاق است، منتهی خداپرست می گوید آن حقیقت ازلی نمی تواند ماده بی شعور باشد، دلیل های متعدد یکی اش این است که ماده بی شعور نمی تواند این عالم منظم حکیمانه هدف دار را بسازد پس بایستی که ماده بی شعور اساس نباشد، آن حقیقت یک حقیقت با شعوری باشد، و ادله دیگر، آن کلمه ای که اصرار دارم یادمان باشد در مقابل سؤالات خیلی کمک است این است که حقیقت ازلی که بوده است و بوده است و بوده است و موجود بعد العدم نیست بلکه قدمت و ازلیت دارد مورد اتفاق کل انسان های عاقل هست چه الهی باشند، چه مادی باشند؛ آنوقت اینجا هم چنین فرمودند «كَمَا يُعْقَلُ مِنْ صِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ» که مخلوق است که اول دارد و لكن خداوند متعال «وَلَكِنْ قَدِيمٌ أَوَّلٌ آخِرٌ لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزُولُ بِلَا بَدْءٍ وَ لَا نِهَآيَةٍ» نه اول دارد نه آخر دارد، ازلی است و ابدی است، «لَا يَقَعُ عَلَيْهِ الْحُدُوثُ» حدوث بر او وارد نشده، نبوده درست شده «وَ لَا يَحُولُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ.» و در این زمینه عبارات دیگری هم فراوان در احادیث داریم و از حضرت زهرا علیها السلام هم یک عبارت بسیار لطیفی در این زمینه هست که به عنوان یک دعای کوچکی است، «اللَّهُ رَبُّنَا وَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ مُنْزِلُ التَّوْرَةِ وَ

الْإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ وَالْفُرْقَانِ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ أَنْتَ آخِذٌ
بِنَاصِيَتِهَا أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ أَحَدٌ وَأَنْتَ الْآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ أَحَدٌ وَأَنْتَ الظَّاهِرُ
فَلَيْسَ فَوْقَكَ أَحَدٌ وَأَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُونَكَ أَحَدٌ أَقْضِ عَنِّي الدَّيْنَ وَاعْغِثْنِي مِنَ
الْفَقْرِ وَيَسِّرْ لِي كُلَّ الْأَمْرِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»^۵.

یک دعای کوتاه بسیار لطیفی است. ضمناً معلوم می شود مسئله قرض خیلی مسئله مشکلی است که حضرت در این بیانات بسیار مهم وقتی دعا می کنند شاید اولین دعایشان این است «أَقْضِ عَنِّي الدَّيْنَ وَاعْغِثْنِي مِنَ الْفَقْرِ وَيَسِّرْ لِي كُلَّ الْأَمْرِ». که مشکل هم هست خیلی. خداوند ان شاء الله قرض همه قرض دارها را ادا کند به برکت این دعائی که حضرت دارند.

در هر حال پس آیه اولی که گفتیم مشخص است که مطلب از چه قرار است. در این مورد یک حدیث دیگر هم از حضرت رضا (علیه السلام) که در جوار مرقد پاک حضرت هستیم، و خیلی شاد باشیم به این که می توانیم از نزدیک عرض ادب کنیم به ساحت حضرتش؛ که از هر کجا عرض ادب بکنیم جای خودش محفوظ است؛ ولی باز حضور از نزدیک حساب خاص خودش را دارد. خدا را شاکر باشیم که این جا مرکز لطف است. آقا حضرت رضا (علیه السلام) مرکز عنایت هستند؛ «غَوْثَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَغِيَاثَهَا»^۶. و لذا همه مشکلات مادی و معنوی و اجتماعی و ظاهری و باطنی و دنیوی و اخروی را سعی کنیم که از این وجود مبارک هر چه

۵- بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۲۹۷/۹۲ باب ۱۱۰ أدعية الرزق

۶- الکافی (ط - الإسلامية) ج ۳۱۴/۱ باب الإشارة و النص على أبي الحسن الرضا ع

بیشتر استفاده کنیم.

«قال ابو الحسن الرضا (عليه السلام) وَأَمَّا الظَّاهِرُ فَلَيْسَ مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ عَلَا الْأَشْيَاءَ بِرُكُوبٍ فَوْقَهَا وَقُعُودٍ عَلَيْهَا» معنی ظاهر این نیست که خدا بر چیزی نشسته، قرار گرفته استقرار گرفته بر چیزی. «وَتَسَنَّمُ لِدَرَاهَا» روی او قرار گرفته باشد. «وَلَكِنْ ذَلِكَ لِقَهْرِهِ وَلِغَلَبَتِهِ الْأَشْيَاءَ» هو الظاهر یعنی بر همه اشیاء غلبه دارد. «وَلَكِنْ ذَلِكَ لِقَهْرِهِ وَلِغَلَبَتِهِ الْأَشْيَاءَ وَقُدْرَتِهِ عَلَيْهَا كَقَوْلِ الرَّجُلِ ظَهَرْتُ عَلَى أَعْدَائِي» یعنی بر دشمن غالب شدم. خدا ظاهر است، یعنی بر کل اشیاء غلبه دارد. «وَأَظْهَرَنِي اللَّهُ عَلَى خَصْمِي يُخْبِرُ عَنِ الْفَلَجِ وَالْغَلْبَةِ» خبر می دهد از این که پیروز شده است بر دشمن. خدا بر همه چیز غالب است و قادر. «فَهَكَذَا ظُهُورُ اللَّهِ عَلَى الْأَشْيَاءِ» معنایش این است.

معنای دوم هم حضرت برای ظاهر فرمودند «وَوَجْهٌ آخِرُ أَنَّهُ الظَّاهِرُ لِمَنْ أَرَادَهُ» هر کس بخواند بفهمد، می فهمد خبری هست، خدائی هست. هر کس لجاج نداشته باشد، عناد نداشته باشد، یک وقتی یک کسی لج می کند، من یک وقتی با یک آقایی بود که جمعی از جوانها را اذیت می کرد که انکار خدا می کرد، یک وقتی که خودش تنها بود گفتم من فهمیدم که شما خودت فهمیدی خبری هست و خدائی هست، چرا لج می کنی؟ خنده اش گرفت گفت دیگر دنگم گرفته که با این جوانها این جور حرف بزنم. و الا هر وقت هم که می گویم نیست، می بینم باطن دلم داد می زند که هست. هر کس غرض و مرض نداشته باشد می فهمد که خبری هست. در عین این که باطن است و از همه چیز مخفی تر، از همه چیز ظاهر تر

خدا است. آشکار آشکار است.

لذا معنی دومی بیان می کنند «و وَجْهٌ آخِرُ أَنَّهُ الظَّاهِرُ لِمَنْ أَرَادَهُ» و همچنین «وَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ وَأَنَّهُ مُدَبِّرٌ لِّكُلِّ مَا بَرَأَ» خدا است که مدبر همه چیز است. «فَأَيُّ ظَاهِرٍ أَظْهَرَ وَأَوْضَحُ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى» چه چیز از خود خدا آشکارتر است؟ از همه چیز آشکارتر در عین غیب مطلق؛ از چشم ما غایب، از حواس ظاهری ما غایب، از حواس باطنی ما غایب، از قدرت توهم و تصور و تعقل ما غایب، ولی از همه چیز روشن تر. «فَأَيُّ ظَاهِرٍ أَظْهَرَ وَأَوْضَحُ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِأَنَّكَ لَا تَعْدُمُ صُنْعَتَهُ حَيْثُمَا تَوَجَّهْتَ» هر کجا نگاه کنی آثار قدرت پروردگار همه جا را پر کرده است. «وَفِيكَ» در خودش انسان توجه کند می بیند عجب موجودی خلق شده؛ از این خاک نطفه و نطفه علقه و مضغه و شده این انسان کذائی که هر کجایش یک دنیا حکمت در آن به کار گرفته شده است. «وَفِيكَ مِنْ آثَارِهِ مَا يُغْنِيكَ».

«وَالظَّاهِرُ مِنَّا الْبَارِزُ بِنَفْسِهِ» ظاهری که در ما می گوئیم، چیزی است که خودش روشن است. «وَالْمُعْلُومُ بِحَدِّهِ» یعنی در ارتباط با ما می گوئیم ظاهر است ولی نه به این معنایی که راجع به خدا می گوئیم. «فَقَدْ جَمَعْنَا الْأِسْمَ وَلَمْ يَجْمَعْنا الْمُعْنَى»^۷. یعنی ظاهر هم به ما گفته می شود، فلانی وجودش ظاهر است؛ و خدا را هم می گوئیم ظاهر است؛ مثل خیلی از اسماء دیگر؛ ولی به دو معنا گفته می

۷- الکافی (ط - الإسلامية) ج ۱/۱۲۲ باب آخر و هو من الباب الأول إلا أن فيه زيادة و هو الفرق ما بين المعاني التي تحت أسماء الله و أسماء المخلوقين

شود.

پس بنا بر این این آیه شریفه ای که گفتیم معنایش مشخص است. در ارتباط با دلیل عقلی آیه دوم و سوم هم گفته شده، من یکی را اشاره می کنم. این آیه شریفه هم گفته شده که ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾^۸ این جور استدلال شده: در جنگی بود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یک مقداری سنگ ریزه برداشتند پرت کردند طرف دشمن، رسید به صورتهای دشمنها و دشمن مغلوب شد. این جا گفته شده ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ وقتی تو پراندی، تو نپراندی خدا پراند. می گویند صاف گفته خدا پراند؛ پس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خدا است دیگر. ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾.

جوابش هم مشخص است. اگر این جور باشد، صحبت کل خلق است؛ این راجع به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است، راجع به ما گفته نمی شود ما اگر یک کاری بکنیم، بگوئیم خدا پراند. و الا اگر این جور باشد که پیغمبر صلی الله علیه و آله خدا باشد «و ما اكلت اذ اكلت و لكن الله اكل، و ما ذهبت اذ ذهبت و لكن الله ذهب» که این ها غلط است. مشخص است. معجزه ای بوده، به عنوان این که معجزه است، گفته می شود کار کار خدا است. نه به عنوان این که پیغمبر صلی الله علیه و آله خدا است.

به عبارت دیگر نسبت داده شده رمی پیغمبر صلی الله علیه و آله به این که رمی خدا است. حالا این نسبت برای این است که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله خدا است، یا برای این است که چون معجزه است؛ این را که بیان نکرده است. ولی از همه آنچه که در وحی

۸- سوره انفال، آیه ۱۷.

آمده است، دوئیت بین خلق و خالق مشخص است. پس بالاخره مقصود این نیست.

امیدواریم خداوند متعال به همه ما این توفیق را بدهد که حرف های مختلف که می شنویم، چون طبیعی است، حرف های مختلف را قاعدتاً هم باید بشنویم؛ ولی روی آن حساب کنیم، با تعقل - که من همیشه می گفتم از عقل هرگز فراموش نمی کنیم. - با تعقل و استفاده از وحی، که هر دو با هم باشد. با عقل صریح انسان به وحی می رسد؛ به وحی که رسید که می فهمد در ارتباط با خدا است، از وحی غفلت نکند. لذا میزان صحیح برای رسیدن به حقایق تعقل در وحی است. هر چه ضد عقل هم باشد، مردود است یا تأویل می شود. هر چه به حقیقت ضد عقل باشد نه توهم و خیالات.

بنا بر این اهتمام داشته باشیم همچنان که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اصرار کردند از اول بعثت تا هنگام رحلت که «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي» و تأکید کردند به این که «مَا إِن تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا» و این دو تا هم «وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضِ»^۹ از کتاب و عترت استفاده شود.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

۹- المسترشد فی إمامة علی بن أبی طالب علیه السلام، ص ۵۵۹ [حدیث الثقلین وصیة رسول الله ص بالإمامة و الولاية]